

بهران افغانستان و اهداف مامیان طالبان

حسین شفائی

افغانستان کشور کثیرالملیه است و مردم آن از ملیتهای: پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک و... تشکیل یافته است. تعدد ملیت اختصاص به این سرزمین ندارد. بسیاری از کشورهای جهان از نژادهای مختلف و ملیتهای متعدد شکل گرفته‌اند، منتها در سرزمینی که ملاک و معیار قانون و مقررات حکمفرما باشد، و از مزایای کشور: خدمات، بهداشت، سازندگی، آموزش و... همه ملت یکسان برخوردار و بهره‌مند باشند و در گزینشها و واگذاری مسؤولیتهای، لیاقت و اهلیت، مدیریت و کاردانی در نظر گرفته شود و مسأله نژاد، ملیت، زبان و منطقه مطرح نباشد، مشکلی نمی‌آفریند و گرفتاری و دردسر خلق نمی‌کند، اما در جایی که جهل و جور، تعصب و تبعیض سایه افکنده باشد و اصول و ضابطه‌ای در کار نباشد، تعدد ملیت می‌تواند معضل اجتماعی، چالش و بحران پدید آورد و روابط حسنه و همزیستی مسالمت‌آمیز ملیتها را بهم بزند و صلح و صفا را به تنش و تشتت تبدیل نماید و ملتی را از هستی ساقط کند و ملت دیگری را حاکم و مسلط سازد.

ریشه بحران کنونی افغانستان به پیشینه این کشور برمی‌گردد، زیرا در افغانستان از دیرزمان سلطه، حاکمیت و زمام دولت در اختیار افراد متعصب و انحصارگرا بوده است که با تمام توان و با استفاده از هر فرصت می‌کوشیده‌اند از میان ملیتهای مختلف این سرزمین، تنها یک ملت را حاکم سازند و برای ایشان مجال رشد و بالندگی را مساعد و زمینه ترقی و تکامل را فراهم نمایند و سایر ملیتها را به نحوی محروم و به گونه‌ای عقب مانده نگاه دارند و به شیوه‌ای از صحنه خارج و طرد سازند.

زامداران خودکامه و مستبد در طی حکومت استبدادی‌شان (غیر از امان‌الله که تا حدودی آزادمنش بود و زیاد تعصب و تنگ‌نظری به خرج نمی‌داد) هدف واحد را با شیوه‌های مختلف و روشهای گوناگون و اقتضای زمان و مکان دنبال می‌کردند. اکثر حکومتگران افغانی استراتژی خشونت و خونریزی، ارعاب و اعدام را به کار

می‌بستند مانند امیر عبدالرحمن، که توانست با قتل عام ملیت‌های محروم هزاره، تاجیک و ازبک و راه‌اندازی کله منارها بسیاری آنان را از سرزمین آبایی‌شان برانند و پشتونها را از خارج مرز بیاورند و جایگزین آنان کنند. مرحوم فرهنگ در این زمینه می‌نویسد:

یک عده زیاد از هزاره‌های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط که عرصه را از هر جهت به خود تنگ دیدند ملک و وطن خود را گذاشته با آنچه از عیال و اولاد برای آنها باقی مانده بود بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویت در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند. این امر هم با سیاست امیر (عبدالرحمن) موافق افتاد... به جای آنکه مانع خروج هزاره‌ها از افغانستان شود، دوازده هزار خانوار (پشتونهای) درانی و چهار هزار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمینهایی را که قبلاً ملک هزاره‌ها بود به آنها بخشید، به طوری که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن محسوب می‌شد، فقط یک اقلیت کوچک هزاره، محروم از ملک و زمین باقی مانده و بس.^۱

و بعضی دیگر مانند محمد نادرخان و محمد ظاهرشاه، با در پیش گرفتن روند نرمش و نبرنگ، شیادی و شگرد، علاوه بر دنبال نمودن همان هدف (جایگزینی پشتونها) با تشکیل «انجمن تاریخ» و «پشتوتولنه» و تبدیل نامهای دری به پشتو و اجباری کردن فراگیری زبان پشتو در مدارس و... به ملیت‌های محروم، ضربه‌های شکننده‌تر از صدمه امیر عبدالرحمن وارد ساختند. این موضوع را مرحوم فرهنگ خوب کنکاش و موشکافی نموده، درباره حکومت ظاهرشاه می‌نویسد:

خانواده‌های پشتون را حتی از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می‌کرد و در مأموریت هم به پشتوزبانان ترجیح می‌داد.^۲

در روند اجباری نمودن فراگیری زبان پشتو و محو زبان دری، و اینکه برای این مسئله، چقدر اهمیت و بها می‌داد و چه اندازه وقت مصرف کرد و چه برنامه‌ها و طرحهایی ریخت و چه فرمانهایی صادر نمود، ایشان می‌نویسد:

با اینکه در افغانستان از قدیم‌الایام زبانهای متعدد وجود داشت، اما مسئله زبان تا این هنگام مشکلی را در مناسبات مردم با یکدیگر و در ارتباطشان

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، ج ۱/ ۴۰۴ چاپ قم.

۲. همان، ج ۲/ ۶۳۵، چاپ قم.

با مقامات دولتی ایجاد نکرده بود، زیرا زبان دری که تقریباً چهل فی صد از باشندگان کنسور به آن تکلم^۱ می کردند، در سراسر دوره اسلامی، زبان فارسی زبان معاملات کشور به شمار می رفت و به این عنوان حلقه وصل و یگانگی را در بین عناصر مختلف مردم تشکیل می داد، احمدشاه ابدالی با اینکه پشتوزبان و در آن زبان شعر می گفت، با درک این واقعیت زبان دری را به عنوان زبان رسمی و زبان معاملات دولتی حفظ کرد، جانشینان او اعم از شاهان سدوزایی و امیران محمدزایی نیز از این روش پیروی کردند... در دوره پادشاهی محمد نادرشاه محمد گل خان مؤمنند، وزیر داخله، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد... وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را وادار می ساخت تا عرایضشان را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او می رسید، ترتیب اثر نمی داد.^۲

محمد ظاهرشاه به این توصیه و سفارش بسنده و اکتفا نکرد و طی فرمان رسمی موضوع را (جایگزین ساختن زبان پشتو بجای دری) به وکیل نخست وزیر ابلاغ داشت تا به صورت جدی پی گیر مسأله باشد و برای فراگیری آن به کارمندان دولت ضرب الاجل تعیین نماید، که متن نامه در نشریه «اصلاح» شماره ۱۲ حوت ۱۳۱۵ به چاپ رسیده است:

«ج.ع. ج. ۱.۱. نشان عم محترم سردار شاه ولیخان غازی وکیل صدراعظم! مسلم است که مسأله زبان در وحدت ملیه و حفظ آداب و شعایریک ملت اثرات معتناهی داشته و توجه به این مطلب از جمله ضروریات حیاتیه یک مملکت به شمار می رود. چون در مملکت عزیز ما از طرفی زبان فارسی مورد احتیاج بوده و از جانب دیگر به علت اینکه قسمت بزرگ ملت ما به لسان افغانی متکلم و مأمورین علی الاکثر به سبب ندانستن زبان پشتو دچار مشکل می شود، لهذا برای رفع زبان این نقیصه و تسهیل معاملات رسمی و اداری، اراده فرموده ایم همچنان که زبان فارسی در

۱. اگر مردا ایشان از فارسی زبانها، هزارهها و تاجیکها باشد، این رقم دقیق و درست نیست، زیرا بر اساس آمار تقریبی، نفوس هریک از ملیتها عبارتند از:

پشتونها ۳۱٪ هزارهها ۲۷/۵٪ تاجیکها ۲۰/۶٪ ترک تبارها ۲۰/۱۶٪

بر این مبنا، فارسی زبانها حدود ۵۸٪ می شوند. (سراج)

۲. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳۵/۲.

داخل افغانستان زبان تدریس و کتابت است، در ترویج و احیای لسان افغانی هم سعی به عمل آمده و از همه اول مأمورین دولت این زبان ملی را بیاموزند... شما به وزارتها و نایب‌الحکومتها امر بدهید که مأمورین لشکری و کشوری مربوط خود را مکلف نمایند که در مدت سه سال لسان افغانی را آموخته و در محاوره و کتابت مورد استفاده قرار بدهند... بلافاصله کورسهای تدریس پشتو در تمام دوایر کشور تأسیس گردید و مأمورین مکلف شدند تا در جهت فراگرفتن پشتو در آن شرکت کنند، در حالی که اقدامی همانند، جهت آموختن زبان فارسی به مأمورین پشتوزبان صورت نگرفت... همزمان با برنامه تعمیم جبری زبان پشتو، اجرا آتی هم در زیر نظر وزیر معارف در جهت تبلیغ ایدئولوژی ناسیونالیستی نژادی همانند ایدئولوژی حزب نازی آلمان روی دست گرفته شد و سعی به عمل آمد که تاریخ افغانستان هم بر اساس نظریه مذکور تدوین و تدریس شود.^۱

علل بحران کنونی افغانستان چیزی جز همین امر نیست که جنگ و درگیری موجود در راستای حاکمیت انحصار و مبارزه با آن می‌باشد. اکنون ۹۰٪ از پشتونها که در سابق لذت قدرت و ریاست را چشیده‌اند و رؤیای شیرین گذشته را دیده‌اند و خیال پشتون سالاری مجدد را دارند، علی‌رغم اختلاف اندیشه، طرز تفکر و خط‌مشی، در یک مسأله وحدت نظر و اتفاق آراء دارند که پشتونها به قدرت برسند، زمام کشور در انحصار پشتونها باشد و سایر ملیتها در حاشیه قرار داشته باشند. شاهد بر مدعا این است: در شرایط کنونی که گروه طالبان پرچمدار استیلاي پشتونها می‌باشند، در این تشکیلات، پشتونهای کمونیست مانند شهناز تنی، پشتونهای متحجر همچون مولوی یونس خالص و مولوی عمر، پشتونهای غربگرا، پشتونهای رونسفکر، پشتونهای بنیادگرا و... دور هم جمع شده‌اند و همه‌شان یک راه را می‌پیمایند و یک هدف را دنبال می‌کنند و آن حکومت انحصاری و حاکمیت مطلقه پشتونها بر کشور است. و حتی میان پشتونهایی که علی‌الظاهر از این حلقه بیرون هستند با طالبان همکاری به چشم می‌خورد. از باب مثال: وقتی جنگجویان طالبان و مولوی متقی وزیر فرهنگ آنان، مجبور می‌گردند شهر «پلخمری» را ترک گویند، به پایگاههای آقای «بشیر بغلانی» از حزب اسلامی آقای حکمتیار پناه بردند، که بعد از چند روز، مهمان و میزبان به اتفاق هم به فرودگاه «قندوز» یورش می‌آورند تا زمینه

افغان مهمانان را از فندوز به فندهار فراهم سازند. سپس میزبان سر جایش باز می‌گردد و به سادگی اعلام می‌دارد که عضو «جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان» است.

با عنایت به این مسأله که منشأ و علت بحران کنونی افغانستان جنگ و نبرد بر سر پدید آوردن و حاکم ساختن انحصار و جلوگیری از آن است، می‌پردازیم به انگیزه‌ها و اهداف مختلف طالبان و حامیان، که به نظر ما هدف هر یک غیر از هدف دیگری است ولی به ادله‌ای آنان را به همکاری و اشتراک مساعی واداشته‌اند.

هدف طالبان

گروه طالبان که در پی ساختار حکومت انحصاری هستند و می‌کوشند که به هر وسیله ممکن و از هر راه میسور، زمام کشور را به جنگ آورند و نظام پشتون‌سالاری را تحقق بخشند، چون خود به تنهایی توانایی و قدرت از بین بردن سایر جریانها، احزاب و تشکیلات را نداشتند، در جهت رسیدن به این هدف و عنیت بخشیدن این باور، با استفاده از اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند» آمدند به این امر تن دادند، که برای جلب اعتماد و امکانات استکبار و عمالش، ناگزیر مزدور و مهره اجانب شوند و از پول و پشتیبانی، تجهیزات و تسلیحات آنان در راستای رسیدن به قدرت و از سر راه برداشتن رقبای سیاسی و قوت‌های نظامی و جریانهای عدالتخواهی بهره‌برداری نمایند، لذا سر آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان کلاه گذاشتند، به این معنی: از آنجایی که استکبار جهانی و ایادیش دنبال درلٔ دست‌نشانده هستند، گروه طالبان که دنبال حاکمیت پشتونها بودند، آمدند این قول و تعهد وابستگی به آنان را دادند تا از این راه بتوانند به مقصد و مرام خویش نایل گردند. تاریخ چگونگی و کیفیت به قدرت رسیدن سلاطین جور، گواه این مدعاست که همه آنان با پشتوانه‌های بیگانگان، زمام کشور را به دست گرفته‌اند، مناسب است به مواردی اشاره نماییم:

واکنش انگلیس در برابر بیداری سیاسی افغانان، کمک آن به بنیادگذاری حکومتی نیرومند و سخت خودکامه در افغانستان بود تا از رهگذر از میان بردن همه گونه آزادیهای سیاسی و اجتماعی در آن کشور، بهتر بتواند به خواسته‌های استعماری خویش دست یابد، چنین می‌نماید که امیر عبدالرحمن خان توانست خود را به عنوان فرمانروایی با همان ویژگیهای دلخواه انگلستان بپذیراند.

اسناد رسمی موجود در ادارهٔ برون‌مرزی وزارت خارجه انگلیس

گزارشگر آن است که عبدالرحمن خان در ژوئیه ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ قمری) آگاه شد که انگلیسیان آماده‌اند نامبرده را به عنوان امیر کابل به رسمیت شناسند و در خاموش کردن ناآرامیهای درون مرزی به وی یاری رسانند، به شرط آنکه وی اداره امور برون مرزی افغانستان را به دست انگلیسیان بسپارد و به چنین حقی برای آنان رسماً گردن نهد. عبدالرحمن در ۳۱ ژوئیه همان سال این دادوستد را به شیوهای رسمی پذیرفت. سه سال پس از آن، این پیمان تجدید شد، با این تفاوت که «ریپون» فرمانروای انگلیسی هند برای امیر، سالیانه دوازده لک (۱۲۰۰/۰۰۰/) روپیه - در حدود یکصد هزار پوند انگلیسی - در نظر گرفت تا نامبرده آن را در زمینه ارتش و مرزهای شمال غربی هزینه کند.^۱

در این رابطه که امیر عبدالرحمن با اینکه نیروی مجهز داشت، ولی به جهت منافع شخصی از منافع ملی دست کشید و به خاطر رسیدن به قدرت با انگلیسیها سازش نمود. مرحوم غبار می‌نویسد:

امیر عبدالرحمن نقشه مخصوص به خود داشت، و او می‌خواست هر طوری است یک بار سلطنت شخصی خود را در افغانستان مستقر سازد، خصوصاً که از امکان سازش انگلیسیها با سردار محمد ایوب خان فاتح میوند و رقیب بزرگ خود بیم داشت، لهذا در برابر انگلیس راه نرمش و سازش اختیار نمود و این به ضرر منافع ملی افغانستان منجر گردید.^۲

نمونه دیگر، هنگامی که امان‌الله توسط «بچه سقا» شکست خورد و به قندهار شتافت و برای دستیابی مجدد به قدرت تلاش می‌نمود و از قبایل و افراد مؤثر استمداد و کمک می‌جست از جمله محمد نادرخان را که در پاریس تبعید بود به یاری طلبید، محمد نادرخان با شتاب خود را به بمبئی رساند* و در ملاقات با نماینده انگلیس قول داد که طرفدار دولت بریتانیه است و سپس از آنجا راهی پشاور گردید، که «همفریز» وزیر مختار انگلیس در کابل با هواپیمای رهسپار پشاور شد و در آنجا با محمد نادرخان دیدار نمود. نادرخان از وی پرسید که: «دولت او کدام شخص را برای زمامداری افغانستان ترجیح می‌دهد؟» همفریز پاسخ داد: «دولت بریتانیه حاضر است دست‌کمک را به سوی هر شخصی که به تأسیس یک حکومت پایدار در افغانستان

۱. آزادیهای سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران دکتر عبدالهادی حائری، ص ۱۴۶.

۲. افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ۲۴/۲، چاپ قم.

* در مورد حرکت نادرخان از فرانسه به هند شایعاتی وجود دارد مبنی بر اینکه به دستور امان‌الله خان حرکت نکرده، بلکه تعلل ورزید تا با نمایندگان خارجی در ارتباط شد، آنگاه حرکت نمود. (سراج)

موفق شود، دراز کند». محمد نادرخان از شنیدن این جواب مشعوف گردید، اظهار داشت که گفتار وزیر مختار، قسمت بیشتر تشویش او را رفع کرده است.^۱ هنگامی که محمد نادرخان، قدرت را تصاحب نمود و زمام کشور را به دست گرفت، نخستین کشوری که به فریاد وی رسید، و برایش سیل کمکها را سرازیر کرد، انگلیس بود:

دولت برتانیه در سال اول پادشاهی نادرشاه حکومت او را با تحویل دادن ده هزار تنگ و پنج میلیون کارتوس (فشنگ) و مبلغ یکصد و هشتاد هزار پوند انگلیسی کمک کرد.^۲

با مروری بر وقایع و رخدادهای پیشینه افغانستان، مطلب ما اثبات می‌گردد که چنانکه سلاطین مستبد گذشته از طریق سازش با انگلیس دنبال ایده خودشان بوده‌اند، طالبان نیز باتن دادن به ذلت نوکری اجانب، دنبال ایده و مرام خود که پشتون‌سالاری است، می‌باشند.

هدف آمریکا

شاید برای برخی باور نمودن و قبول کردن این مسأله سخت و دشوار باشد که آمریکا با اینکه شعار طرفداری از دموکراسی، حقوق بشر، آزادی زنان، تحصیل دختران و مخالفت با بنیادگرایی و نفرت از تحجرگرایی و... را سر می‌دهد، گروه طالبان را که تبلور جمود فکری و دشمن مظاهر تمدن بشری و مخالف رشد و شکوفایی استعداد انسان هستند، تقویت، حمایت و پشتیبانی کند؟ مگر طالبان دختران را از رفتن به دانشگاه و مدارس و کسب علم و تحصیل دانش محروم نساخته‌اند؟ مگر طالبان بانوان را از ادارات دولتی بیرون نموده‌اند؟ مگر طالبان دادوستد و معامله با زنان را ممنوع ندانسته‌اند؟ مگر طالبان تماشای تلویزیون و فیلم سینما را تحریم نکرده‌اند؟ مگر طالبان عکس، نقاشی و هنر را مخالف شریعت اعلام نداشته‌اند؟ و مگر...!

واقعیت و حقیقت امر این است که آمریکا (طبق تشخیص سیا، یا بر مبنای فشار

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۵۸۷/۲.

۲. گرچه نادرخان بیشتر به مزدوری انگلیس شهرت یافته، اما واقعیت این بود که روسها هم از حکومت نادرخان حمایت کردند. چنانچه آقا بکف جاسوس روسی در ایران و افغانستان در خاطرات خود می‌نویسد: «وزیر مختار افغانستان در مسکو [غلام نبی خان چرخ] از ما خواست که در این مرافعه جانب نادرخان را بگیریم و از او حمایت کنیم. وزارت خارجه شوروی هم قول داد که اگر نادرخان در جنوب افغانستان موضع گرفته روش ضد انگلیسی را پیش بگیرد از او حمایت معنوی خواهیم نمود.» (شناسنامه افغانستان ص ۲۵۲ به نقل از خاطرات جاسوس روسی آقا بکف). (سراج)

۲. همان، ج ۶۰۹/۲.

کمپانیهای نفتی یا بر اساس مصلحت‌سنجی هیأت حاکمه) بطور همه‌جانبه از گروه طالبان حمایت می‌نماید که شاید بتوان اینها را دلیل و محمل همکاری برشمرد:

۱- آمریکا در طول چند سال سبک و سنگین نمودن احزاب و جریانهای افغانستانی، دریافت که گوش به فرمان و حرف‌شنوتر از همه، طالبان است. هم خوب فرمانبرداری و اطاعت می‌نماید و هم از طریق این گروه می‌تواند اغراض سیاسی و اهداف نظامی خویش را پیاده سازد و منافع اقتصادی کمپانیهای نفتی را تأمین کند.*

۲- با از رده خارج گردیدن مکتب مارکسیسم، آمریکا به یک قطبی شدن جهان می‌اندیشید و خیال یکه‌تازی خود را در سر می‌پروراند که برخلاف تصور و پندارش، اکنون اسلام به عنوان مکتب پویا و پیشتاز، در سطح جهان مطرح هست و در هر نقطه از جهان خروش آزادیخواهی با شعار اسلامی بلند می‌باشد و بر اثر بازیابی جاذبه صدر اسلام، گرایش جوانان و اندیشوران نسبت به این مکتب رو به افزایش هست، لذا آمریکا جهت جلوگیری از گسترش اندیشه انقلابی، در صدد خدشه‌دار نمودن چهرهٔ تابناک اسلام و در پی ضربه زدن به مکتب پیواد و توفنده اسلام است، و استراتژیی که برگزیده‌اند این است که توسط مفتی‌های طالبان، از اسلام مکتب خشک و خشن، مخالف تمدن و تکنولوژی ترسیم کند تا در بیرون وانمود کنند که اسلام با پیشرفت و ترقی، رشد و بالندگی، آزادی و آگاهی مخالف است و این مکتب را آئین قشری جلوه دهند و با این طرفند از جاذبه این مکتب حیاتبخش بکااهد.

اکنون برای غربی‌ها ظهور مجدد اسلام به عنوان مکتب پویا و راه‌گشای مسایل سیاسی و معضله اجتماعی جوامع بشری بسیار گران و غیر قابل تحمل است، از این رو از هیچ کوشش و تلاش در روند بدنام ساختن و بد جلوه دادن آن دریغ نمی‌کنند، به عنوان مصداق و نمود عینی می‌توان از الجزایر و ترکیه یاد کرد.

غربیها علی‌رغم شعار دموکراسی و جانبداری از فراندوم و دولت مبتنی بر اراده و رأی مردم، دیدیم که هنگامی در الجزایر انتخابات مجلس شورا صورت گرفت و در آن اکثریت نمایندگان از مسلمانان بنیادگرا و اعضای «جبهه نجات اسلامی» انتخاب شدند و می‌رفت که دولت اسلامی پدید آید، ارتشیها به تحریک غربیها، نتیجه انتخابات را باطل اعلام داشتند و رهبران احزاب اسلامی را دستگیر و به زندان انداختند که بسیاری از آنان بدون محاکمه تاکنون در زندان به سر می‌برند.

* گروه طالبان به تأسی از همان سیاست دیرینه افغای - مزدوری بیگانه و ستم بر ملت افغانستان - بگانه جریان سیاسی به حساب آمد که توجه تمامی ابرقدرتها را به خود جلب نمود. نه تنها آمریکا که حتی روسها هم در قدم اول طرفدار طالبان شدند. (سراج)

و همچنین در ترکیه، وقتی در انتخابات، مسلمانان پیروز شدند و دولت تشکیل دادند، آن را غریبها تحمل نتوانستند و با اعمال نفوذ بر نظامیان، ارتشها را به مخالفت، اعمال فشار و بهانه‌جویی واداشتند تا سرانجام آقای «اربکان» مسلمان را مجبور به استعفا کرد و سپس دولت لائیک را سرکار آوردند.

این وقایع می‌رساند که غریبها از اسلام بنیادگرا بسیار می‌ترسند و سعی می‌کنند: اولاً: در هر جاکه از این جریانها و طرز تفکرها وجود دارند یا سرکوب شوند، یا از دید جامعه بیفتند یا مسلوب‌القدره گردند.

ثانیاً: چون از میزان نفوذ دین و پایبندی مردم به مذهب اطلاع دارند و می‌دانند ملتها از کیش و آیین‌شان دست نمی‌کشند و نمی‌توانند آنان را به مسلک دیگر گرویده کنند، می‌کوشند اسلام ارتجاعی و متحجر را که دخالت در امور سیاسی را جایز نمی‌دانند بر ملتها تحمیل کنند، که یک مصداق بارزش شریعت طالبان است که اصول و پایه و آغاز و فرجام احکام را بر حرام بی‌ریزی و استوار کرده‌اند، و هر روز حرام جدید را استنباط یا اجتهاد می‌کنند.

۳- در جریان جهاد افغانستان، برای مبارزین سراسر جهان اسلام فرصتی پیش آمد تا با آمدن به افغانستان، آموزش نظامی ببینند و با انواع سلاح آشنا شوند و هنگام بازگشت به کشورشان بر ضد رژیم خودکامه و فاسد، مبارزه مسلحانه را آغاز نمایند. با عملی شدن این برنامه، میزان خطر و آسیب‌پذیری، از محدوده ممالک اسلامی فراتر رفت، رعب و وحشت، ترس و هراس متوجه کشورهای اروپا و آمریکا نیز شد، هرکجا ترور یا انفجاری صورت می‌گرفت، تعبیه‌هایی از قبیل: «عربهای افغان» و امثالش سرزبانها می‌افتاد. آمریکا، غرب و کشورهای عربی بر پاکستان بسیار فشار وارد ساختند که از رفت و آمد آنان جلوگیری نماید که این امر از توان پاکستان ساخته نبود و نتوانست تماس و ارتباط آنان را قطع کند. و همچنین موشک ضد هوایی «استنجر» را که بسیار پیشرفته، کوچک و قابل حمل و نقل است و آمریکا در زمان تجاوز شوروی، به احزاب افغانستان داده بود، پس از شکست شوروی، سر از سایر کشورها درآورد، وقتی آمریکا تصمیم گرفت به هر قیمتی شده جمع‌آوری کند تا به دست دشمنانش نیفتد، هر قدر بهایش را بیشتر نمود موفق به آن کار نشد. از این رو به این فکر افتادند تا با سرکار آوردن گروه طالبان، هم از ناحیه جوانان انقلابی راحت شوند و هم با طرح خلع سلاح عمومی، باقیمانده آن موشکها را به دست آورند.

۴- در محاصره قرار دادن جمهوری اسلامی ایران، در شرایطی که ناوگانهای آمریکا در آبهای اطراف ایران لنگر انداخته‌اند و گردانندگان اصلی کشور ترکیه

(ارتشی‌ها) رابطه گرم و تنگاتنگ با آمریکا دارند و با اسرائیل پیمان نظامی بسته‌اند و کشورهای امیرنشین خلیج فارس هم که گوش به فرمان و تسلیم بی چون و چرای وی هستند، باید با روی کار آوردن رژیم وابسته و دولت دست‌نشانده در افغانستان، از ناحیه هرات و فرودگاه «شیندند» نیز ایران را زیر نظر داشت و در تنگنای بیشتر قرار داد.

هدف پاکستان

آنانی که از وضع پاکستان و مراکز تصمیم‌گیری و نهادهای تعیین‌کننده آنجا آگاهی و معلومات دارند، می‌دانند که در پاکستان همانند ترکیه و الجزایر، گرداننده اصلی کشور، ارتشهای کارکشته، باتجربه و سابقه‌دار می‌باشند و آنان هستند که هرچندگاه با کودتا یا انتخابات و رفراندوم یا طریق دیگر، حزب یا فردی را سرکار می‌آورند و دیگری را از کار برکنار می‌سازند.

در مسأله افغانستان و شکل دادن گروه طالبان، نه دولت‌خانم بوتو نقش داشت و نه دولت آقای نواز شریف! که گره کار و سرنخ در دست نظامیان است، آنانند که طالبان را پدید آوردند، آموزش نظامی دادند، طرح و برنامه می‌دهند، مستشار و کارشناس می‌فرستند و از نظر مهمات و تسلیحات، تجهیز و تأمین می‌کنند و حتی در عملیات نظامی سهم می‌گیرند.

انگیزه و هدف ارتشهای پاکستان از مبادرت به این امور، باز می‌گردد به اینکه دسته‌ای از نظامیان متنفذ و باصلاحیت مانند جنرال بابر (وزیر کشور سابق) که مؤثرترین فرد در شکل دهی گروه طالبان می‌باشد، از ملیت پشتون و قندهاری‌الاصل است که وی و چند جنرال پشتون قدرتمند دیگر، جزء العلة دست زدن‌شان به این عمل، عرق ملی‌گرایی و علت دیگرش سیاست کلی کشور بوده است و دسته دیگر که در پی بهبود وضع اقتصاد نابسامان کشور هستند و منافع ملی‌شان را در آن تشخیص داده‌اند، به امید و آرزوی اینکه با ایجاد ثبات و روی کار آمدن دولت دست‌نشانده در افغانستان بتوانند پای کمپانیهای غربی را در آنجا باز کنند و کالا، نفت و گاز کشورهای آسیای میانه را از مسیر پاکستان و افغانستان نقل دهند، به حاکمیت طالبان دل بسته‌اند و به قدرت رسیدن آنان چشم دوخته‌اند، و در این راستا از هیچ کوشش و تلاش دریغ نمی‌ورزند.

به نظر می‌رسد که پاکستان به دستیابی در این امر، خیلی اهمیت می‌دهد و بسیار امیدوار است، زیرا با ترکمنستان قرارداد انتقال لوله گاز و نفت از طریق افغانستان را

بست. و غیر از کمکهای گزاف پنهانیش به طالبان، مبلغ ۱۶۲ میلیون روپیه را به طور علنی به آن گروه پرداخت. (در تاریخ ۱۳/۴/۷۶ این مطلب در روزنامه‌های پاکستان چاپ شد و از رسانه‌ها پخش گردید) تا دست به کار بهسازی جاده‌هایی: مرز پاکستان - قندهار، قندهار - هرات، هرات - تورغندی گردند.

گذشته از این شواهد و قرائن دلالت‌کننده بر اینکه در پدید آوردن گروه طالبان نقش مهم را پاکستان دارد، اعترافی است که خود آنان داشتند.

خانم بی نظیر بوتو در زمان نخست‌وزیریش در مصاحبه با تلویزیون بی بی سی گفت: در شکل دهی گروه طالبان پاکستان، آمریکا، انگلیس و عربستان سعودی سهم مشترک دارند.

به‌هرحال، این پندار واهی و خیال خام که فکر می‌کنند با روی کار آوردن وبه قدرت رساندن یک گروه و سرکوب و از سر راه برداشتن سایر گروه‌ها، دولت تحت‌الحمایه‌اش می‌تواند براحتی حکومت نماید و پاکستان به سادگی قادر است خواسته‌هایش را عینیت بخشد، یا ناشی از عدم شناخت ملت و یا به علت دست کم گرفتن مردم قهرمان افغانستان و یا به خاطر غرور کاذب است، زیرا نه نظامیان پاکستان از «ارتش سرخ» قویتر و نیرومندترند و نه طالبان زیرکتر و باتجربه‌تر از تربیت‌شدگان مسکو هستند.* همانگونه که آنان در مقابل اراده راسخ ملت و عزم استوار مردم تاب دوام نیاوردند و با خفت و خواری به شکست تن دادند، اینها نیز به سرنوشت آنان دچار و گرفتار خواهند شد و پاکستان همانند شوروی سابق به اشتباه خودپی خواهد برد و تاوان و جریمه‌اش را خواهد پرداخت، منتها برای ملت زجر دیده، رنج کشیده و شهید داده، دردسر خلق می‌کنند و گرفتاری و مشکل مردم را می‌افزایند و کشور نیمه‌ویران را ویراتر و خرابتر می‌نمایند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

هدف عربستان سعودی

عربستان سعودی، کشوری است که به خاطر شرافت و قداست اماکن متبرکه مکه مکرمه و مدینه منوره، از دیرزمان داعیه رهبری جهان اسلام را داشته و حکام آن ژست رهبر مآبانه به خود می‌گرفته‌اند و در پی آن بوده‌اند که در سطح کشورهای اسلامی و در میان ملت‌های مسلمان نفوذ کلام و موقعیت برتر از سایر سلاطین داشته باشند.

* البته شایع است که قسمت عمده‌ای از سران طالبان را عمان کمونیست‌های شکست خورده تشکیل می‌دهند. (سراج)

علاوه بر آن، با گرویدن به عقیده وهابیت، سعی دارند با دایر کردن مراکز علمی و نهادهای فرهنگی و جذب محصل و پذیرش دانشجو از سراسر جهان اسلام، ساختن مسجدهای مجلل در کوشه و کنار ممالک اسلامی و فرستادن قرآن کریم با چاپهای زیبا و نفیس و اعزام مبلغ و... ملت‌های مسلمان را پیرو وهابیت نمایند تا از آن طریق آنان را به مرکز وهابیت (سعودی) وابسته نمایند. سرمایه‌گذاری روی «سپاه صحابه» پاکستان، مبین این واقعیت است که سعودیها چه قدر به این مسأله بها قائل‌اند و چه قدر دنبال اشاعه این فکر و اندیشه جدی هستند و حاضرند برای نشر آن چه اندازه وقت و مایه بگذارند و در این جهت چه پولهای گزاف را هزینه کنند.

یکی از ملیتهایی که از دیرزمان مورد نظر سعودیها بوده است و در روند جلیشان اهتمام قائل بوده‌اند، مردم افغانستان است.

با کودتای کمونیستها در افغانستان و تجاوز شوروی به این سرزمین اسلامی و قیام عمومی ملت و پدید آمدن دوران جهاد و مبارزه بر ضد اشغالگران، فرصتی پیش آمد تا سعودیها در پوشش حمایت از مجاهدین، زمینه نفوذ فکریشان را فراهم سازند.

طبق ادعای سعودیها در طول دوران جهاد، سی و چند میلیارد دلار به مجاهدین افغانستان کمک نموده است. اما با اندک دقت و تأمل در عملکرد آنان درمی‌یابیم که این کمکها بر دو گونه بود:

- ۱- فی الجمله کمک به تمام گروه‌های مقیم پاکستان تا از آن طریق خودشان را به عنوان حامی و پشتیبان مجاهدین مطرح کنند و دل رهبران احزاب را به دست آورند و افکار عمومی را جلب نمایند.
- ۲- هزینه نمودن در روند پدید آوردن تشکیلات و هایبگری و پرورش افرادی که هوادار ایجاد نظام الهام‌گرفته از سعودیها در افغانستان باشند، شبیه «سپاه صحابه» پاکستان.

در این راستا، عربستان سعودی، در جریان را بوجود آورد، که هر دو تشکیلات مدتها در این زمینه تلاش و تکاپو داشتند که یکیشان با ترور رهبرش از هم پاشید، و دومی به کارش ادامه می‌داد و پس از پیروزی انقلاب، به‌طور فعال دست بکار شد و تجربه سپاه صحابه را در کابل پیاده کرد و با همدستی دیگران تراژدی «افشار» و فاجعه غرب کابل را پدید آورد و... ولی عملکردش در حد توقع و انتظار سعودیها نبود. لذا با مایوس شدن از کارایی آن جریان، در پی گروه نیرومند و قویتر از آن بود که

با واسطه‌گری نظامیان پاکستان، طالبان را در صحنه آوردند و سعودیها با کسب اطمینان و اعتماد از توان کاری و قدرت نظامی طالبان و تعهد و تضمین همه‌جانبه ارتشهای پاکستان، متقبل هزینه و مصارف طالبان شدند تا با حاکمیت این گروه، بتوانند اهدافشان را پیاده و عملی سازند. گرچه نقش و سهم عربستان در به‌وجود آوردن طالبان و حمایت همه‌جانبه و کمک بی‌دریغش از آنان، چنان روشن است که نیاز به قرینه و مؤید و احتیاج به دلیل و برهان ندارد، اما به عنوان ذکر مؤید، می‌توان به دو مسأله اشاره نمود:

الف: هنگامی که طالبان، استاد مزاری را اسیر و تحت شکنجه داشتند، قبل از هرجای دیگر، عکسهای رنگی در حال اسارتش در روزنامه‌های عربستان به چاپ رسید و موضوع را با عبارات شادمانه اعلام داشتند.

ب: چندی قبکه طالبان به سمت شمال افغانستان راه یافتند، عربستان بعد از پاکستان اولین کشوری بود که حکومت طالبان را به رسمیت شناخت. در بازار سیاست چنین شواهد، مدرک خوب برای پیوندهای بسیار عمیق می‌باشد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که هرکدام از طالبان و حامیانش دنبال تحقق هدف ویژه خودشان هستند و علل اصلی ورودشان در معرکه هم همان انگیزه‌ها می‌باشد، لکن در عین حال در مرحله دوم دارای ایده مشترک هستند و آن این است که جلوگیری از پیشرفت اندیشه اسلام انقلابی و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را بگیرند و در عرض ترویج مکتب پوبا و اسلام ناب محمدی، اسلام آمریکایی را که آیین ارتجاعی و متحجر است، عرضه کنند.

چرا گروه طالبان را پدید آوردند؟

از موضوعاتی که برای بسیاری از مردم سؤال برانگیز گردیده و خیلی از اندیشه‌ها و ذهنها را به خود مشغول و معطوف داشته است و برای بعضی که توجیه‌پذیر نیست آن را اظهار و ایراز می‌دارند، این است که انگیزه حامیان طالبان از پدید آوردن و تقویت آن گروه چیست؟ به قدرت رسیدن این گروه و از صحنه حذف شدن گروههای دیگر چه سود، فایده و منفعی به حال آنان دارد؟

با بیان مطالبی در روند اهداف طالبان و انگیزه حامیانش، گرچه پاسخ بخشی از این پرسش و سؤال داده شد، ولی مناسب است که در این قسمت به بعد دیگر مسأله اشاره گذرا داشته باشیم.

شواهد، قرائن و عملکرد گروه طالبان تاکنون، مبین این واقعیت و حقیقت است که

در مقطع کنونی، جزء مهمترین رسالت و سنگیتترین مسؤولیت گروه طالبان، سرکوب و از بین بردن چهره‌های آرمانگرا، هدفمند و نامدار کشور است، که در طی دوران جهاد و در فراز و نشیب انقلاب نام و عنوان پیدا نموده‌اند و موقعیت و محبوبیت کسب داشته‌اند و در داخل و خارج مطرح می‌باشند. به دلیل اطلاع و آگاهی از این تصمیم آنان بود که آقای حکمتیار، چهار آسیاب و سروبی را به طالبان رها نمود و آقایان ربانی و مسعود، کابل را ترک گفتند.

بهترین گواه بر مطلب که ماهیت و هویت طالبان را هویدا ساخت عملکرد آنان است، آنان که با داعیه برقراری صلح در عرصه سیاسی گام نهادند، براساس خط‌مشی دیکته‌شده و برنامه درخارج تدوین گردیده، در قدم اول و مرحله نخست به قتل رهبران ملتها و مسؤولین احزاب کمر بستند، و پیش از همه به شهید نمودن رهبر محبوب ملت ما و چهره مخلص و متعهد کشور، استاد مزاری مبادرت نمودند، استاد مزاری را با تعهد و پیمان به مذاکره و تبادل نظر فراخواندند و سپس با طرز فجیع به شهادت رساندند. جرم و گناه وی چه بود که سزاوار چنین کیفر بود؟ او که عمرش را در راه تبلیغ اسلام، ستیز با ستمگر، مبارزه با زورگو، جهاد با کمونیست، پیکار با متجاوزین شوروی و... سپری کرده بود، و در بعد از پیروزی نیز برخلاف دیگران که بر سر انحصار قدرت و تصاحب قدرت باهم سر ناسازگاری و جنگ داشتند، وی به چیزی جز برقراری عدالت اجتماعی، ایجاد تفاهم ملی و پدید آمدن صلح و صفا در کشور نمی‌اندیشید و به امری غیر از عزت و عظمت جامعه و استقلال و اقتدار کشور فکر نمی‌کرد، آیا مستحق چنین قتل ناجوانمردانه بود؟

هرچند فائیستهای جاه‌طلب و پرچمداران تبعیض و دیکتاتوری نسبت به رهبر شهید استاد مزاری به دلیل اینکه منادی برابری و عدالت بود، و فریاد می‌زد که چنانکه در جهاد همه ملتها سهم گرفتند و در پیروزی انقلاب تمام گروه‌ها نقش داشتند، باید در اداره کشور همه سهم و شریک باشند و... بغض و کینه زیاد داشتند، زیرا در فرهنگ و قاموس طرفداران انحصار، سخن گفتن از عدل و داد، بزرگترین گناه و تقصیر است، ولی در عین حال بدون فرمان اربابها و کسب اطمینان از ناحیه آنان، جرأت و جسارت چنین عملی را نداشتند. چنین وقایع و رخداد تازگی ندارد و با مطالعه سرنوشت پیشینیان به پیشینه آن برمی‌خوریم. از باب بیان مصداق و ذکر شاهد، مواردی را یادآور می‌شویم:

در کابل امیر جدید (عبدالرحمن) با خشونت و جدیتی که در نهاد او سرشته بود، به کار سازماندهی دولت مصروف گردید و در قدم اول با

امداد پولی بالغ بر دو میلیون روپیه هندی که از انگلیسیان به دست آورد، اردوی جدید تشکیل داد، همراه با آن یک عده از رجالی را که در جنگ با انگلیسیان شهرت و اعتبار پیدا کرده بودند، مثل جنرال محمدجان خان و ملا عبدالغفور غلجایی زندانی ساخت.^۱

در این زمینه، علاوه بر مرحوم فرهنگ، سایر محققین و نویسندگان نیز موضوع را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌اند و تحلیل و تجزیه درست نموده‌اند و مطالب فراوان نوشته‌اند که ما به بیان یک مورد دیگر، اکتفا می‌نماییم:

سیاسیون لندن و دهلی دیدند که ملت آزادخواه افغان را نمی‌توان به استعمال قشون و سلاح و قهر نظامی مغلوب ساخت، بنابراین در مقابل رجال و علمای وطنخواه و غازیان و شهزادگان محبوبی که به قیادت ملت در طول جنگ دوم پرداخته بودند، عناصر مرتجع و ملت‌کشی را در افغانستان تقویه کردند و پادشاهی را به شهزاده آهنین و قهاری چون امیر عبدالرحمن خان... سپردند و وی را که برای سرکوبی و قهر ملت افغان عنصر قوی پنجه شمرده می‌شد به پول و سلاح و تمام وسایل مادی و معنوی پروراندند... (او) به مجرد تصاحب تخت کابل تیغ را از نیام کشید و با خشونت و قهر و غضب، بزرگان و غازیان ملی و کسانی را که شور و وطنخواهی در سر داشتند و در جنگ دوم با قشون خونخوار استعمار پنجه داده بودند، به تیغ تیز سربرید... و در نتیجه حکومت مستبد و خودسر، اما قوی و دژخیمی را به وجود آورد که در سایه ترس و کشتار و خونریزی اداره می‌شد و مالک سیاه و سپید افغانستان بود و کسانی را که سربرداشتند دوششان از بار کله سبک گردانید.^۲

بدین گونه، با تکرار نقشه‌ها و طرحهای استعمار و مزدورانش، تاریخ تکرار می‌شود، چنانکه انگلیس پس از شکست خفت‌بار و تاریخی‌اش از ملت قهرمان افغانستان، با روی کار آوردن و تقویت امیر عبدالرحمن سفاک در راستای به بند کشیدن، به زندان افکندن و از بین بردن سرداران سرفراز میدان ستیز با انگلیس طرحهایی ریخت تا هم انتقام شکستشان را از رهبران و دلاورمردان بگیرد و هم افتخارات و نیک‌نامیها، فداکاری، رشادت و حماسه آفرینی غیورمردان را تحت الشعاع قرار دهد و به فراموشی بسپارد. اکنون نیز آمریکا و... همان نقشه را در

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱ / ۳۹۰.

۲. آزادیهای سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران دکتر عبدالهادی حائری، ۱۴۷.

پوشش تشکیل گروه طالبان، عملی می‌نمایند تا از طرفی منادیان تشکیل حکومت اسلامی را از بین ببرند و از طرف دیگر افتخارات شکست ارتش سرخ را که به برجیده شدن بساط کمونیسم و فروپاشی ابرقدرت شوروی منتهی شد، از یادها ببرند.

پایداری راه مقابله با طالبان

با پی بردن به این اهداف شوم و شرم‌آور طالبان و حامیانش و درک ابعاد مختلف خطر به قدرت رسیدن آنان، رسالت ملت متعهد و مبارز افغانستان و مسؤلیت کنونی احزاب اسلامی چیست؟ آیا مردم پس از چهارده سال جهاد و درهم شکستن ارتش سرخ و براندازی دولت مارکسیسم و دادن بیش از یک میلیون شهید، اکنون دست روی دست بگذارند و کار به کار مزدوران اجانب و نوگران بیگانگان نداشته باشند و شاهد فجایع و جنایاتشان باشند، زیر بار ستم و زورگویی بروند زدر برابر منادیان بی‌عدالتی و تبعیض تسلیم گردند، و گروه‌های جهادی که سهم به‌سزا در اخراج اشغالگران و سقوط رژیم کمونیستی داشتند، فعلاً نظاره‌گر اعمال زشت و زننده فاشیست‌ها باشند که هرچه خواستند انجام دهند و هر بلایی خواستند سر ملت و کشور بیاورند، یا مسؤلیت اسلامی انسانی و ملی دارند؟

بدیهی است که وظیفه ملت ترس و نستوه و رسالت احزاب جهادی دلسوز و دردمند این است که با استقامت و ایستادگی، پایداری و پیاوردی در برابر طالبان قدرت، به آنان اجازه ندهند که بدیده شوم انحصار و استبداد را حاکم سازند و آزادی را که ارمغان انقلاب و خون‌یهای شهدا است، سلب نمایند.

روشن است که تا این جریان جاه‌طلب سر عقل نیایند و به تفاهم، حل مسالمت‌آمیز، مشارکت همه احزاب و اقوام در ساختار حکومت و رعایت حقوق همه ملیتها تن ندهند و به اسلحه پناه ببرند و به جنگ و خونریزی ادامه دهند، راه مقابله، منحصر به پایداری و دفاع از رهاورد انقلاب و آرمان ملت است، زیراتنها پایداری و عدم تسلیم است که می‌تواند آنان را پای میز مسمذاکره و تن دادن به حکومت فراگیر بکشاند و گرنه آنان به خاطر کبر، غرور، نخوت و روحیه برتریینی و... به چیزی کمتر از تسلیم شدن بی‌قید و شرط سایر گروه‌ها و تقدیم دوستی قدرت به آنان، قانع نیستند.

نقش پایداری، دفاع، ضربه زدن و صدمه وارد ساختن به طالبان به‌عنوان راه نهایی آن است که امید حامیان آنان را تبدیل به یأس می‌گرداند و سبب تجدید نظرشان

می‌شود و با تمام وجود لمس می‌نمایند که دست‌پروردگانشان توان و عرضه قبض قدرت و بسط سلطه را ندارند، و یشتیانی و کمکشان گذشته از اینکه رهاورد و ثمره ندارد، پیامدش این است که آنها را در پیشگاه ملت افغانستان بدبین و در افکار عمومی بدنام می‌سازد.

آیا فکر و ارزیابی نموده‌اید که کدام سلاح، ماشین جنگی طالبان را در شیخعلی و ترکمن از کار انداخت و آنان را با شکست و سرافکندگی مواجه ساخت؟ سلاح مدرن بود یا موقعیت استراتژیکی؟!

نه این بود و نه آن، چیزی که آنان را بعد از آن همه فتوحات و پیشروی سریع، به این روز سیاه و حال تبه انداخت، حماسه‌آفرینهای رزمندگان دلیر حزب وحدت اسلامی و پایداری ملت مسلمان هزارستان در شیخعلی و ترکمن بود. و همچنین پایمردی دلاورمردان شهر مزارشریف و صفحات شمال باعث تارومار شدن و قلع و قمع گردیدن طالبان در آن شهر و آن سمت شد.

آنان که با معامله، تزویر و ارعاب بر بیشتر خاک افغانستان مسلط شدند و تا دروازه پنجشیر و ارتفاعات سالنگ پیش رفتند، فکر می‌کردند که با یک عربده و نهیب «بامیان» باستان را می‌گیرند و از آن طریق رهسپار شمال می‌گردند، که از شدت غرور و اطمینان خاطر، برای فتح بامیان، تاریخ و زمان تعیین نمودند. اما وقتی با اراده فولادین، عزم راسخ و تصمیم قاطع «ملت هزارستان» روبرو شدند، متوجه اشتباه و خطای تاریخی خود شدند و فهمیدند که ملت مصمم غیر از مردم ضعیف‌النفوس است، و گذشتن از شیخعلی دشوارتر از عبور از سالنگ و سخت‌تر از تسخیر پنجشیر است، و سرانجام با تحمل شکست جبران‌ناپذیر، از آن ساحه رانده شدند.

راه‌حل بحران

فرایند حل بحران افغانستان به این بستگی دارد که در جوانب درگیر، بخصوص در گروه طالبان تحول فکری پدید آید تا حقایق را نادیده نگیرند، واقعیتها را کتمان نکنند، از رؤیاهای شیرین چشم‌پوشی نمایند، از امتیازطلبی و باج‌خواهی صرف‌نظر کنند، به حق و حقوق خویش قانع گردند و به ساختار حکومت فراگیر تن دهند و از انحصار و اصرار به جنگ دست بکشند. زیرا همانگونه که وجود ملیتها: پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک و... عینت خارجی و نمود بیرونی دارد، نقش احزاب و سهم اقوام در اخراج اشغالگران و پیروزی انقلاب نیز قابل انکار نیست. وقتی مسأله و موضوع اینگونه روشن و آشکار است، نه ممکن است و نه معقول که تلاش

و فعالیت صورت پذیرد تا دیگران تضعیف و کنار زده شوند یا حذف گردند. لذا تا احزاب و گروههای افغانستانی این حقیقت و مطلب را باور نکنند و به این بینش نرسند که هیچ گروهی هر چند قوی و با پشتوانه خارجی، نه می تواند سایر تشکیلات و اقوام را از صحنه سیاسی طرد کند، و نه به تنهایی قادر به اداره کشور است. بحران، چالش و ناآرامی همچنان ادامه خواهد یافت.

در نتیجه، لازم است آنانی که علاقه دارند بحران و نابسامانی موجود خاتمه یابد، ثبات و امنیت در مملکت به وجود بیاید و زمینه بازسازی کشور فراهم گردد، دگم اندیشی و پیشه گرفتن خشونت را کنار بگذارند و طرفدار سهیم ساختن عادلانه و منصفانه تمام احزاب و همه ملیتها در ساختار سیاسی کشور باشند، چون نه شرعی است و نه منطقی که بار سنگین جهاد را همه به دوش بکشند، ایثار و فداکاری را همه نمایند، زبان اقتصادی و صدمه جانی را همه ببینند، رنج و مشقت را همه تحمل کنند ولی رهاورد آن را دسته خاص تصاحب کنند.

بدین سان، حل بحران افغانستان منوط می شود به اینکه چه زمانی گروه طالبان متوجه اشتباه خویش می گردند و می فهمند که پافشاری بر سر حکومت انحصاری و عدم رعایت حقوق دیگران اشتباه است و جنگ راه حل نیست و در خط مشی شان تجدید نظر می نمایند و از تداوم درگیری دست می کشند. باید انتظار کشید و دید که آیا سران این گروه از سر نوشت دولت آقای ربانی که در صدد تهداب گذاری حکومت انحصاری بود عبرت می گیرند یا نه؟ و آیا همانند آقای احمد شاه مسعود، بعد از آنکه کار از کار بگذرد، متوجه خطای خود می شود و نسبت به عملکرد سابقش اظهار پشیمانی و ندامت می نماید یا پیش از آنکه در سرایشی سقوط و در آستانه فرار قرار بگیرند از تعصب و تنگ نظری، خودخواهی و خودمحوری دست برمی دارند و به خواست بحق و انتظار بجای دیگران بها و ارج قابل می گردند.

والسلام

۷۶/۴/۱۴